

سخنرانی ولادت امام رضا (علیه السلام)

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

بیت حضرت آیت الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی حفظه الله تعالی

۱۴۴۴/۱۱/۱۱ هجری قمری

۱۴۰۲/۰۳/۱۰ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَتِيحَةَ الْعَالَمِ، هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَ

مَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.»

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «سَتُدْفَنُ بَصْعَةً مِنِّي بِأَرْضِ خُرَاسَانَ مَا زَارَهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفَسَ اللَّهُ كُرْبَتَهُ

وَلَا مُذْنِبٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ.»

سالروز میلاد شمس الشموس، آنیس النفوس، امام الرئوف و العطوف، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است، ان شاء الله در برزخ و قیامت به مانند این دنیا هم جوار حضرتش باشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

صلوات خاصه حضرت را با من زمزمه کنید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ الثَّقِيِّ النَّبِيِّ وَحُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ

الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَامَّةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَدِّفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ.»

باز هم نثار روح آن امام همام صلواتی محمدی ختم بفرمایید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

دوره امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) به جز امام زمان (علیه السلام) حدود ۲۵۰ سال به طول انجامیده است، این ۲۵۰ سال متصلاً با حوادث و وقایعی روبه‌رو بوده است که هر امامی به مناسبت شرایط مکانی و زمانی این وقایع و حوادث را مدیریت کرده است. طول دوره امامت امام رضا (علیه السلام) بیست سال است که در این بیست سال امام رضا (علیه السلام) با چالش‌هایی و حوادثی روبه‌رو بوده است که حضرت این حوادث را مدیریت کردند. تمام سیر علی بن موسی (علیه السلام) در این بیست سال برای تک تک شیعیان آن حضرت می‌تواند درس باشد. پنج مشکله، معضله یا چالش اساسی در زندگی امام رضا (علیه السلام) وجود داشته است؛

۱. چالش اول، خمودگی شیعه به خاطر حبس نسبتاً طولانی مدت امام مفترض الطاعة موسی بن جعفر (علیه السلام)؛

۲. چالش دوم فتنه بسیار شکننده واقفیه که از فتنه‌های مهم دوران امامت است؛

۳. چالش سوم، فتنه تهمت ابتر بودن امام رضا (علیه السلام)؛

۴. چالش چهارم، فتنه ولایت عهدی که مهم‌ترین حادثه دوران امامت رضا (علیه السلام) است و در جریان امامت بی‌بدیل بوده است، نه پیش از حضرت و نه پس از حضرت چنین فتنه‌ای دامن‌گیر هیچ امامی نشده است؛

۵. فتنه پنجم، چالش پنجم و فتنه آخر، فتنه مواجهه با مذاهب و ادیان مختلف.

این پنج چالش، چالش‌های زندگی علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است. چالش اول که خمودگی شیعه است، درون‌مذهبی است. چالش دوم که فتنه واقفیه است، درون‌مذهبی است. چالش سوم که فتنه تهمت ابتر بودن امام رضا (علیه السلام) است، درون‌خانوادگی است که به فتنه درون‌مذهبی هم می‌توانسته تبدیل بشود. چالش چهارم که فتنه ولایت عهدی است، درون‌دینی است و چالش پنجم که بحث مناظرات حضرت با مذاهب و ادیان است، چالش فرامذهبی، بین‌المذهبی و بین‌الادیانی است.

همه این چالش‌های پنج‌گانه را امام رضا (علیه السلام) به‌خوبی مدیریت کرده است. اشاره‌ای به بحث بیشتر نمی‌توانم داشته باشم، تنها امامی که در زندان از دنیا رفت، موسی بن جعفر (علیه السلام) بود، حالا پنج سال، هفت سال، «مِنَ السَّجْنِ إِلَى السَّجْنِ»، و این باعث شده بود که شیعه سرخوردگی پیدا کند، نوعی کم‌امیدی در شیعه رقم بخورد و همین باعث شده بود که با شهادت موسی بن جعفر (علیه السلام) شیعه بر جان امام بعدی بترسد. وقتی امام رضا (علیه السلام) در سال ۱۸۳ هجری قمری بار امامت را به دوش کشیدند، موجی از امید در شیعه آفریدند. این موج این‌گونه رقم خورد که تصور شیعیان این بود که سخت‌ترین و شدیدترین و کوبنده‌ترین برخورد را هارون ملعون با علی بن موسی (علیه السلام) خواهد داشت. امام رضا (علیه السلام) در یک جمله معجزه‌گون فرمودند: «اگر هارون توانست یک لاج مو از سر من کوتاه کند، یقین کنید که من امام مفترض الطاعة نیستم.» خیلی عجیب بود، هارونی که نسبت به سادات و شیعیان خالص از کشته، پشته ساخته بود، صدها نفر از سادات را یا زنده‌به‌گور کرده بود یا در زندان‌ها نابود کرده بود و شکی نداشتند که با امام بعدی «نیز» برخورد می‌کند، در طول ده سال اول امامت رضا (علیه السلام) هیچ تعرضی نسبت به امام رضا (علیه السلام) نداشت و این جمله معجزه‌گونه امام امیدی به دل‌ها رساند. مکرر می‌شد وُشَات ۱ (خبرچین‌ها) می‌آمدند به هارون خبر می‌دادند که علی بن موسی (علیه السلام) چنین کرد، علی بن موسی چنان کرده است؛ هارون در جواب اینها یک جمله می‌گفت: «شما به من امر می‌کنید من همه بنی علی را از بین ببرم؟ تازه بزرگ آنها (موسی بن جعفر) را در زندان کشتیم و مسموم کردم.» در ده سال اول زندگی، امام رضا (علیه السلام) مبسوط‌الید است، شاگردانی دارد، کلاس دارد، ارتباطاتش نسبتاً آزاد است و همین باعث شد که امام رضا (علیه السلام) نور امیدی در دل شیعه دوانید و شیعه از آن خمودگی چند سال حبس موسی بن جعفر (علیه السلام) رها شد.

دومین فتنه، فتنه واقفیه بود؛ چون از زمان امام صادق (علیه السلام) نهضت وکالت شکل گرفت و در اقصی نقاط جهان اسلام وکیل برای خود تعیین کردند که بتوانند بر مسائل مذهبی، فقهی، اعتقادی و مالی شیعه رسیدگی کنند؛ در زمان موسی بن جعفر (علیه السلام) این نهضت وکالت رشد بیشتری کرد و به‌خصوص در زمانی که حضرت در زندان به سر می‌بردند و مستحضرید این نهضت ادامه پیدا کرد تا به نواب اربعه امام‌زمان (علیه السلام) رسید و بعد از نواب اربعه هم تبدیل به مرجعیت عامه که به دست مراجع تقلید شیعه است گره خورد؛ چون امام (علیه السلام) لااقل پنج سال در زندان بودند، برخی از نواب حضرت و وکلای حضرت ثروت فراوانی در اختیارشان بود، وقتی امام کاظم (علیه السلام) شهید شدند، اینها در این پول‌هایی که دستشان بود طمع کردند؛ با خود نشستند، اندیشیدند که چه کنیم که این پول‌ها را بالا بکشیم و به امام بعدی تحویل ندهیم. گفتند: امام کجا است؟ موسی بن جعفر (علیه السلام) از دنیا نرفته است، موسی بن جعفر غایب شده است، یک روزی برمی‌گردد. امامت امام رضا (علیه السلام) را انکار کردند که بتوانند این پول‌ها را به امام بعدی تحویل ندهند. علی بن حمزه بطائنی سی هزار دینار، عثمان بن عیسی رواسی سی هزار دینار، زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار، پول‌های کمی نبود، به این گروه، گروه واقف یا واقفیه می‌گویند، کسانی که توقف کردند روی امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) و گفتند که امام بعدی وجود ندارد. فتنه واقفیه تبدیل به یک فتنه اعتقادی شد و به یک تشعب و انشعاب درون‌مذهبی {تبدیل شد} و اینها کاش فقط به خوردن پول‌ها اکتفا می‌کردند، شروع کردند علیه امام رضا (علیه السلام) فعالیت کردن، علیه علی بن موسی الرضا (علیه السلام) شروع به کار کردند. فتنه، فتنه سنگینی بود؛ امام رضا (علیه السلام) تمام‌قامت به مخالفت با واقفیه پرداخت، کرامات و معجزات که از حضرت بروز می‌داد، سخنان بلندی که از علی بن موسی (علیه السلام) بروز پیدا می‌کرد، آرام‌آرام امامت حضرت را چنان شاخص کرد که ما

تا سه نسل بعد از امام رضا (علیه السلام) را به امام رضا (علیه السلام) می‌شناسیم. یعنی امام جواد (علیه السلام) ابن الرضای اول، امام هادی (علیه السلام) ابن الرضای دوم و امام عسکری (علیه السلام) ابن الرضای سوم می‌شود. این قدر امام رضا (علیه السلام) امامتش جا افتاد که تا سه نسل بعد ابن الرضا (علیه السلام) شناخته شدند و فتنه واقفیه منکوب شد؛ البته ضربه زدند، گروهی از بهترین‌های شیعه را جدا کرد، مورد لعن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امامان متأخر قرار گرفتند. الان هم ما واقفیه را یکی از فرق درون‌مذهبی شیعه می‌دانیم و بعضاً به روایتشان نسبت به زمان استقامتشان اعتنا داریم؛ می‌گوییم که از این تاریخ روایتشان معتبر و از این تاریخ روایتشان غیرمعتبر {است}. «خُذُوا بِمَارَ وَوَأَوْذَرُوا مَارًا وَأَوْ ۲» رأی‌اش را کنار بگذار، اگر روایتی نقل کرد، روایت را بپذیر، ولی به‌هرحال این فتنه هم با همت علی بن موسی (علیه السلام) و توفیق خداوندی از بین رفت.

فتنه سوم ابتر بودن امام بود که این فتنه درون‌خانوادگی بود، خدا بسوزد پدر و مادر حسد را که فرمود: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ ۳»، امام رضا (علیه السلام) دیر فرزند دار شد، طبق رأی مشهور شیعه یک فرزند هم بیشتر ندارد، البته همین‌ان در کشور ما دو امامزاده داریم، یک دختر و پسر که اینها از فرزندان بلافصل امام رضا (علیه السلام) شناخته می‌شوند؛ اما شیخ مفید و کثیری از بزرگان می‌گویند علی بن موسی (علیه السلام) تک‌فرزند است. خوب، خدا بچه پسر داده است؛ اما این بچه هم دیر آمده است، هم شکل و شمایل از نظر ظاهر و رنگ پوست به امام رضا (علیه السلام) نرفته است. علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از نظر پوست سفید بود، امام جواد (علیه السلام) از نظر رنگ پوست تیره و سبزه تند بود. دیر متولد شدن، هم‌رنگ‌نبودن از نظر رنگ پوستی باعث شد حسودان، شایعه کنند که علی بن موسی (علیه السلام) ابتر است و این بچه، بچه خودش نیست. این که می‌گویند «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْغَرِيبُ»، غریب فقط این نیست که حضرت از مدینه آمدند و مشهد دفن شدند؛ غریبی این است که خانواده تو، آشنای تو به تو تهمت بزند، آن هم چه تهمتی، اینکه این فرزند فرزندخوانده تو است و از صلب تو نیست. فتنه داشت بالا می‌گرفت، پیشنهاد شد تن به حکم قیافه‌شناسان بدهند، معمول فقهای شیعه تن به حکم قیافه‌شناس را یا مطلقاً حرام می‌دانند یا اگر بر او حرامی مترتب بشود، حرام می‌دانند و مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: «این دو قابل انفکاک نیست؛ یعنی معمولاً در مسئله مراجعه به قیافه‌شناس یک اثر حرامی بر کار مترتب می‌شود ۴»، در عین حال امام رضا (علیه السلام) از باب ضرورت به این مسئله تن دادند. داستانش مشهور است، خانواده در باغی جمع شدند، به تن علی بن موسی (علیه السلام) لباس رعیتی و کارگری کردند، بیلی به دست آقا دادند و آقا شروع به کار در باغ کردند. قیافه‌شناس را آوردند، امام جواد (علیه السلام) را وسط دایره نشانند، آن {قیافه‌شناس} در کار خودش خبره بود، گفت: «این دایی‌اش است، عمویش است، این پسردایی‌اش است، این پسرعمویش است»؛ همه را تشخیص داد، گفت: «من در این جمع پدری برای این پسر نمی‌بینم»، نگاهش به باغبانی که دارد در باغ کار می‌کند افتاد، گفت: «در این باغ اگر این فرزند پدری داشته باشد، پدر او این فرد باغبان است»؛ فتنه از بین رفت.

«روحي لك الفداء يا علي بن موسى الرضا»، چقدر آقای من و شما غریب است.

اگر ابتر بودن می‌ماسید، یعنی تبار شیعه بر باد می‌رفت؛ چرا؟

چون شیعه اثنی‌عشری است، اثنی‌عشر را به‌عنوان عام مجموعی قبول دارد، «كُلُّ بِيْمَاهُ وَكُلٌّ»، هیچ‌کدام نباید نادیده گرفته شود. اگر علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بدون فرزند بود، این نکته از بین می‌رفت و این فتنه نیز از بین رفت.

اما بدترین فتنه در زمان علی بن موسی الرضا (علیه السلام) فتنه ولایت‌عهدی است. این مقدمه را من عرض کنم، از زیرک‌ترین زیرکان شاهان دنیا مأمون عباسی است و این از نظر تاریخی مسلم است، بسیار تیز است، خوش حافظه، ملاً، اهل نشست و برخاست با علما، اهل مناظره، اهل جدل، اهل خطابه، جناب مأمون عباسی خیلی آدم کم‌نظیری است. هرچه دشمن زیرک‌تر است، عملکرد باید زیرکانه‌تر باشد، این خلیفه هم زمان با امامت علی بن موسی (علیه السلام) است.

یکی از هنرهای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که ما باید یاد بگیریم و ملت ایران بعد از انقلاب یاد گرفتند، این است که اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) استاد تبدیل تهدید به فرصت هستند. هر انسانی در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی تهدیدهایی دارد، می‌تواند دستانش را بلند کند و مغلوب بشود یا می‌تواند {به صورت} حداکثری این تهدید را طوری مدیریت کند که آسیب نبیند، می‌تواند این تهدید را سکوی پرش قرار دهد. ائمه اطهار (علیهم السلام) این چنین هستند. فاطمه‌الزهرا (سلام الله علیها) در مسئله فدک، تهدید را به فرصت

تبدیل کرد؛ امام مجتبی (علیه السلام) در مسئله صلح، تهدید را به فرصت تبدیل کرد؛ سیدالشهدا (علیه السلام) در مسئله تهدید به کشته شدن با قیام خود {تهدید را} به فرصت تبدیل کرد؛ علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چنین کرد، یعنی در مسئله ولایت عهدی که آمده بود همه چیز شیعه را ببرد، بلکه همه چیز اسلام را ببرد، حضرت این تهدید را به فرصت تبدیل کرد.

داستان چیست؟ داستان این است که هارون به درک واصل شده است، وصیت او این بوده است، امین شاه، مأمون ولیعهد او باشد؛ امین از دنیا رفت، مأمون به جای او بنشیند. امین که بر حکومت مستقر شد، چیزی نگذشت، فرمانی به جمیع انحای مملکتش نوشت که من مأمون را از ولایت عهدی عزل کردم. این فرمان که منتشر شد، امین بغداد است، مأمون خراسان است، مأمون دید اینکه نمی شود، علم مخالفتش را برافراشت، او (امین) لشکری {مهیا کرد}، این (مأمون) لشکری {مهیا کرد}، پنج سال در سر هم زدند {و با هم جنگیدند} و این پنج سال فرصتی شد برای علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و فرصتی شد برای انقلابیون شیعه که آنها هم به نهضت {دست} بزنند، دست به انقلاب بزنند، سهم خواهی کنند، سهم خودشان را بگیرند. فقط در جنگ ابوالسرایا از سربازان مأمون دو بیست هزار نفر کشته شدند. حالا امین کشته شد، سر او خراسان آمد، آویزان شد، مأمون بر تخت نشست، اولین دغدغه او این است که این نهضت های شیعی را من چطور مدیریت کنم. یک حکومت تضعیف شده به خاک نشسته نوبنیاد، این را من چطور تدبیر و مدیریت کنم؟

با آن فکر شیطانی اش نشست، از یک مثل ایرانی به تعبیر من بهره برد؛ مثل این بود: گفت که "کدخدا را ببین، ده را غارت کن"، "چون که صد آمد، نود هم پیش ما است". گفت که رأس همه انقلابیون علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است، بزرگ شیعه او است، او را پیش خودمان می کشیم، ولایت عهدی را به او می دهیم، همه فتنه ها، انقلاب ها و شورش ها که هر روز از یک نقطه این امپراطوری بزرگ سر برمی آورد، همه می خوابد و فروکش می کند. فکر، فکر شیطانی بود. خیلی عجیب است، مرحوم شیخ صدوق نوشته است: «وقتی که مأمون داشت در جنگ با امین مغلوب می شد، با خود عهد کرد اگر پیروز شود، علی بن موسی (علیه السلام) را ولیعهد خود کند»، این فکر، فکر درستی نیست یا بعضی خیال کردند این کار از سر محبت به امام رضا (علیه السلام) انجام شد و این کار به این گونه رقم خورد که سهل بن فضل که در دربار مأمون نفر دوم یا سوم حساب می شد، چون به علوی ها متمایل بود، او این پیشنهاد را به مأمون کرد، و در ذهن مأمون انداخت تا حکومت به علی بن موسی الرضا (علیه السلام) برسد، اینها ساده انگاری و ساده اندیشی است. با یک نقشه دقیق مأمون به طرف ولایت عهدی امام رضا (علیه السلام) رفت که اگر جز نور امامت و کیاست ایمان چیز دیگری می بود، هرگز امام رضا (علیه السلام) نمی توانست این توطئه را خنثی کند.

من اهداف مأمون و عملکرد علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را اجمالاً اشاره کنم، باز هم به روح مطهر علی بن موسی (علیه السلام) هدیه کنید صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

مأمون اهداف ده گانه از این عملکرد داشت:

۱. تبدیل صحنه حاد مبارزات انقلابی شیعیان که دو ویژگی مظلومیت و قداست را داشت به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر؛
چرا امام رضا (علیه السلام) را ولیعهد کرد؟ می خواست به شیعیان بگوید بس است دیگر، دست از انقلابی گری بردارید، بیایید به عنوان یک حزب سیاسی گفتمان کنید. {مانند} الان که تمام تلاش اسرائیلی ها و آمریکایی ها این است، به حزب الله لبنان می گویند که شما سلاح ها و موشک هایتان را کنار بگذارید، شما هم یک حزب از احزاب سیاسی {باشید}، بیایید در پارلمان و دولت آدم داشته باشید، روزنامه داشته باشید، سخنرانی کنید، موشک نه! {نداشته باشید}. امام رضا (علیه السلام) را کشید به دربار و ولیعهد کرد که شیعه دست از انقلابی گری بردارد. امام رضایی که در دربار است، نه مقدس می نماید و نه مظلوم، این دو عنصر اساسی انقلابی گری شیعه بود، این را می خواست از شیعه بگیرد.

۲. دوم، تخطئه مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی؛
{زیرا} شیعه فریاد می زد از اولی و دومی و سومی بگیر بیا تا معاویه، یزید، عبدالملک مروان، منصور و هارون، همه غاصب هستند. وقتی امام رضا (علیه السلام) بشود ولیعهد جناب مأمون، یعنی من امضا کردم این

مسیر را، دیگر معاویه هم غاصب نیست، دیگر یزید را هم نباید فحش داد؛ چون تبار همان تبار است، سیستم همان سیستم است. در حقیقت بالا کشیدن همه ارزش‌های شیعی با یک عملکرد {بود}، خیلی عجیب است.

۳. سوم، از بین بردن وجهه مردمی امام که مرجع سؤال‌ها، ناله‌ها و شکوه‌های مردم بود؛

امام را به دربار کشید، دربار هم که درش بسته است، چه کسی بیاید و چه کسی برود، از قبل وقت بگیرد، پول‌دارها بیایند، صاحب‌نفوذان بیایند، رؤسای قبایل بیایند؛ ولی قشر آسیب‌پذیر، مردم، مستضعفین، اینها به حضرت دسترسی نداشته باشند. آن وجهه مردمی و اجتماعی امام را از بین بردن {هدف دیگر مأمون بود}.

۴. چهارم، کسب وجهه معنوی برای خود؛

همه در جهان اسلام بگویند ببینید {مأمون} پسرش را نادیده گرفت، برادران، برادرزادگان و همه را نادیده گرفت، آمد و دودستی دارد حکومت را تقدیم می‌کند به فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فرزند فاطمه الزهرا (سلام الله علیها)، فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، دارد {مأمون} برای خودش وجهه درست می‌کند. می‌داند امام رضا (علیه السلام) که ولیعهد شد، هم عرب خوشحال شد، هم ایرانی‌ها خوشحال شدند. عرب خوشحال شد؛ چون دربار را ایرانی‌ها گرفته بودند و اعراب ناراحت بودند که چرا مدیریت دست ایرانی‌ها در دربار است. ایرانی‌ها خوشحال شدند؛ چون ایرانی‌ها از قدیم به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) علاقه داشتند. اصلاً بنی عباس با همت ایرانی‌ها به حکومت رسیدند، بنی عباس در خراسان توانستند بدرخشند که توانستند بغداد را بگیرند. ایرانی‌ها به اهل بیت (علیهم السلام) مایل بودند، با آمدن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) هم عرب خشنود می‌شد که یک عرب در دربار کاره‌ای شده است، هم ایرانی‌ها خوشحال می‌شدند که علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را به عنوان اهل بیت دوست داشتند.

۵. پنجم؛ تبدیل امام (علیه السلام) به یک توجیه‌گر دستگاه خلافت؛

امام در دربار آمده است و از این سفره دارد می‌خورد، در همین مکان دارد می‌نشیند، به تعبیر امروزی‌ها وارد سیستم شده است و باید توجیه‌گر سیستم باشد. وارد سیستم شده است، پذیرفتی، یعنی باید توجیه کنی.

۶. ششم، این را من جایی ندیدم از یافته‌های خود من است، حدس من این است، مأمون شیعه است، بدون شک، گرچه تاریخ او را معتزلی می‌داند؛ ولی شیعه است. تشیع را هم از پدرش هارون گرفته است، داستان تشیع هم خودش نقل کرده است که در مدینه موسی بن جعفر (علیه السلام) آمد و پدرم به من و امین گفت:

«رکاب بگیرید، این پیرمرد را احترام کنید، خودش آمد از تخت پایین، در آغوش گرفت، برد بالا {امام را و} کنار خودش نشاند»، بعد به من و امین گفت: «بروید برسانیدش تا خانه»، برگشتیم گفتیم: «آقا این که بود؟» گفت: «حکومت برای اینها است، اینها اعلم هستند، اتقی هستند، به پیغمبر نزدیک‌ترند، ما غاصبیم.»

می‌گویند که من تشیع را از این واقعه گرفتم، بدون شک مأمون شیعه است، شیعه امام‌کش {است}؛ «الْمَلِكُ عَقِيْرٌ ۵.» این جناب مأمون شیعه امام‌کش، آرزوی بنی عباس در سرش {است}، بنی عباس پسرانشان را نام می‌نهادند مهدی، ملقب می‌کردند به مهدی که بگویند مهدی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است این است. آمده چه {کاری} کرده است؟ امام رضا (علیه السلام) را به دربار کشیده است، به زور یکی از دخترانش را به امام رضا (علیه السلام) تزویج کرده است که امام رضا (علیه السلام) از این دختر بیچه‌دار بشود، امامت و خلافت را یک‌جا بقاید. یک فرزند پسری به دختر مأمون خدا از امام رضا (علیه السلام) بدهد، بگوید این هم امام بعدی و لذا اینجا که سنگش بالا نرفت، تیرش به سنگ خورد، آمد سراغ امام جواد (علیه السلام)، یک دختر هم به امام جواد (علیه السلام) داد که این قضیه آنجا تکرار شود، أم الفضل، در هر دو نقشه برملا شد و فرزندی در بین نبود و لذا این نقشه نگرفت؛ ولی از نقشه‌های اساسی مأمون علی القاعده باید این باشد.

۷. هفتم، شکستن مقام علمی امام رضا (علیه السلام)؛

{مأمون} مناظرات متعددی برگزار می‌کرد، دو هدف داشت، یا امام رضا (علیه السلام) می‌برد یا می‌باخت. اگر می‌باخت که او دوست داشت در این مناظره {امام} ببازد، تمام می‌شد، به شیعه می‌گفت امام باید اعلم باشد، امام شما باخت، کم آورد، در مناظره شکست خورد. اگر می‌برد که برد، افتخار می‌کرد، ببینید ولیعهد من این است، پس من دیگر چه هستم!

۸. هشتم، از بین بردن وجهه معنوی امام با رفتارهایی؛ امام رضا (علیه السلام) را صدا زد، یک ساعت بعد پیش ما باش؛ کسی را فرستاد به عنوان پیک تا این مسئله را به امام بگوید. امام فرمودند: «برو، من می‌آیم.» علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمدند از در بیرون، فاصله‌ای نبود بین مسکن امام و مسکن مأمون، تا حضرت آمدند درب کوچه را باز کردند، دیدند هزار کنیز، پانصد کنیز این طرف، پانصد کنیز آن طرف، کوچه تشکیل دادند، همه آرایش کرده، همه با لباس‌های بدن‌نما، «وَيَدِكُلُّ وَاحِدَةً مِّنْهُنَّ طَافَةٌ رِيحَانٌ»، دست هر کدام هم یک شاخه گل {بود}. دام چیده است، امام رضا (علیه السلام) بدون عیال و زن و بچه در مرو دارد زندگی می‌کند، حضرت یک نگاه کردند، سر {حضرت} آمد پایین، از این دالان وحشت گذشتند، رسیدند {به تخت مأمون}، تا دم تخت مأمون اینها ایستاده بودند. بعدها مأمون از این کنیزان پرسید که گزارش دهید چه خبر {بود}؟ گفتند که دریغ از یک نگاه {که علی بن موسی به ما بکند}. آمده قداست‌زدایی کند، می‌خواهد بگوید امامان شیعه آب ندیدند و گرنه شناگران ماهری هستند.

اخیراً جمله‌ای از یک بزرگی از بزرگان، حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (رحمة الله علیه) دیدم، جمله زیبایی بود، فرمودند: «ما داشتیم در مدعیان عرفان و در اقطاب تصوف، کسانی را که باغ و راغ، خانه و ماشین، بگیر و ببر {داشتند}»، تعبیر ایشان این است: «با هزار سریش هم اینها به عرفان نمی‌چسبند» در اقطاب تصوف داشتیم؛ اصلاً اموالشان «لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى»، این یعنی زهد؟ این یعنی عرفان؟ این است سلوک؟

خدا رحمت کند مرحوم کوشانپور را، به تحریک مرحوم شیخ محمدتقی آملی مقداری پول آورد گذاشت جلوی آقای قاضی (ره). آقای قاضی (ره) فرمودند: «اینها چیست؟» عرض کردند: «من که از تهران حرکت کردم، آقای شیخ محمدتقی گفتند که این پول‌ها را می‌بری خدمت آقای قاضی، اینها سهم سادات است.» آقا فرمودند: «بردار، بردار، جمع کن، جمع کن، من بیست و یک فرزند دارم، اینها الان بیایند ببینند، فکر می‌کنند به ما می‌رسد، اینها به ما نمی‌رسد، اینها برای طلاب است، جمع کن.»

مأمون می‌خواست بگوید اینها شناگران ماهری هستند، آب ندیدند، بیایند داخل دربار، آن وقت مشخص می‌شود چه خبر است. خدا رحمت کند مرحوم شیخ بهایی را، کنار علی بن موسی (علیه السلام) دفن است، می‌گوید که من ازهد مردم می‌توانستم باشم، پدرم من را آورد ایران، وارد دربار شدیم، از غذای سلاطین خوردیم، زهد ما از بین رفت.

۹. آخرین مورد را عرض کنم، شناسایی هسته‌های مخفی و مبارزه شیعیان که با تقیه خوفی زیر پرده کار می‌کردند؛

امام رضا (علیه السلام) را ولیعهد کرد، اینها خودشان را نشان بدهند که بعد در یک حرکت همه را نابود کند.

در پنج دقیقه من عملکرد امام رضا (علیه السلام) را عرض کنم:

۱. اولین کاری که حضرت کردند، این بود که از مدینه که می‌خواستند حرکت کنند، جمع کردند خانواده را، گفتند: «برای من گریه کنید». گفتند: «آقا گریه در مقابل مسافر شگون ندارد»، فرمود: «آن مسافری است که می‌داند برمی‌گردد، من از این سفر بر نمی‌گردم». دارد کد می‌دهد، دارد از اول هدف را مشخص می‌کند.

۲. دوم، اصرار کرد مأمون بر خلافت، حضرت فرمودند نمی‌پذیرم حتی اگر من را گردن بزنی. بر ولایت‌عهدی اصرار کرد، حضرت نپذیرفتند، تهدید کرد، گفت می‌دانی عمر یک شورای شش نفره تعیین کرد، می‌دانی راجع به آن شش نفر چه گفت؟ این تهدید بود دیگر، چون عمر گفته بود اگر شش روز گذشت، این شش نفر خلیفه تعیین نکردند، همه‌شان را گردن بزنی. یعنی تو را گردن می‌زنم، حضرت فرمودند که خدا فرموده است: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ۖ». می‌پذیرم، حالا پذیرفت، می‌خواهد با این پذیرش همه کار بکند.

۳. سوم، حضرت فرمودند: «به شرطی می‌پذیرم که همه بدانند من هیچ‌کاره هستم، نه عزل می‌کنم، نه نصب می‌کنم، نه چیزی را تغییر می‌دهم، نه در هیچ امر اجتماعی و حکومتی شرکت می‌کنم.» و لذا بعد از اینکه حضرت ولیعهد شد، مأمون نامه نوشت به امام رضا (علیه السلام) که فلان‌جا یک قیامی صورت گرفته است، شما نامه بنویسید، حرف شما را می‌شنوند. حضرت زیر نامه نوشتند: «عهدت یادت رفته است؟ من گفتم که دخالت نمی‌کنم.»

۴. چهارم، عمل کردن به گونه‌ای که مأمون را پشیمان کند. در یک مورد حضرت مجبور شد به خاطر فشار مأمون بپذیرد، نماز عید {بود}. طوری امام رضا (علیه السلام) برای نماز عید حرکت کرد که وسط راه مأمون گفت آقا برگرد، شهر را حضرت به هم ریخت.

۵. پنجم، استفاده از ابزار حکومتی برای معرفی عقاید شیعه، شیعه تا آن زمان در بیغوله‌ها و پستوها {بود}، جز یک دوره مختصر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)، این طوری تعلیم و تعلم داشتند. حال آمد ولیعهد دارد سخن می‌گوید، در جلسات، امام رضا (علیه السلام) دارد سخن می‌گوید و همه دارند می‌شنوند و همین باعث شد که یک قشر زیادی از جامعه خاکستری آن زمان به تشیع گروید.

۶. نکته دیگر، هر جا امام رضا (علیه السلام) توانست خودش را به مردم رساند، با مردم بود، با مردم زندگی کرد. حمام عمومی رفت، در را برای مردم باز گذاشت، یعنی یکی یکی تمام توطئه‌های مأمون را نابود کرد. آن قدر این ظالمانه بودن تعیین علی بن موسی (علیه السلام) برای همه مشخص شد که دعبل شعر گفته است:

«مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ
وَمَنْزِلٌ وَحْيٍ مُقْفَرٍ الْعَرَصَاتِ»^۷

از بلند ترین اشعار فصیح عربی است. با خودش عهد کرده است که فقط اول برای امام رضا (علیه السلام) بخواند. آمده است طوس، خدمت آقا دست بوسی رفته است، قصیده را خوانده است، سه بار در قصیده امام رضا (علیه السلام) گریه کرده است، هق هق گریه کرده است، واقعاً هم قصیده، قصیده مُبکی است. حضرت فرمودند: «تا من نگفتم {این شعر را} برای کسی نخوان.» {گفت} چشم آقا. مأمون او را خواست، {گفت که} دعبل قصیده‌ات را بخوان، گفت که کدام قصیده {را بخوانم}؟ {مأمون گفت} قصیده‌ای گفتی. {دعبل} گفت نه {چیزی نگفتم}. هر چه مأمون اصرار کرد نخواند، {مأمون} امام رضا (علیه السلام) را صدا زد، امام رضا (علیه السلام) نشست، {مأمون} گفت که آقا به دعبل گفتیم قصیده‌اش را بخواند، نمی‌خواند. حضرت فرمودند: «برای مأمون بخوان.» حالا این قصیده را ببینید، علی القاعده دعبل باید خیلی خوشحال باشد که امامش ولیعهد شده است. یک جمله در این قصیده بلند دال بر خوشحالی نیست، اصلاً به مسئله ولایت عهدی اشاره نمی‌کند. برعکس به ظلم بنی‌امیه و بنی‌عباس اشاره می‌کند.

«فُبُورُ بَكُوفَانَ وَآخِرَى بَطْيَبَةَ
وَآخِرَى بَفِخَّ نَالَهَا صَلَوَاتِ

وَآخِرَى بِأَرْضِ الْجَوْزِ جَانِ مَحَلَّهَا
وَقَبْرِ بِنَاخِرَى لَدَى الْغُرَبَاتِ

وَقَبْرِ بَغْدَادِ لِنَفْسِ زَكِيَّةٍ
تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ»

یکی یکی قبرها را می‌شمارد، دو بیت هم امام رضا (علیه السلام) اضافه کرد، یا سه بیت:

«وَقَبْرِ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ
تَوَقَّدَتْ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحُرُقَاتِ»^۸

۷. و از همه مهم‌تر در این بخش این است که حضرت چنان درخشیدند در مسئله مناظرات، می‌دانید که بیشترین مناظرات را خود مأمون با امام رضا (علیه السلام) دارد؛ احتجاج طبرسی را ببینید، چندین مناظره بین خود مأمون و امام رضا (علیه السلام) اتفاق افتاده است؛ چالش می‌کند راجع به عظمت انبیا، راجع به خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، راجع به فدک و لذا فدک را هم به بنی‌هاشم و بنی‌علی برگرداند. حضرت از تمام این مناظرات {پیروز} بیرون می‌آید که امروزه یکی از برگ‌های افتخار زندگی علی بن موسی الرضا (علیه السلام) همین مناظرات است.

به روح مطهر حضرت هدیه کنید صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

«يَا سَمِيكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ، إِلَهِنَا يَا مَنْ عَلَى بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا اللَّهُ.
 إِلَهِي يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ؛ يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ؛ يَا فَاطِمَةُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ؛ يَا مُحَمَّدُ بِحَقِّ الْحَسَنِ؛ يَا قَدِيمُ الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ.»
 در فرج منتقم خونش تعجیل بفرما.
 توفیق هم جواری حضرتش را از ما نگیر.
 در مواضعی که حضرت خود وعده فرموده است، علی بن موسی (علیه السلام) را به داد و فریاد ما برسان.
 شر دشمنان به خودشان بازگردان.
 خدایا همه کسانی که در این جلسات امروز شرکت می کنند؛ به امیدی {آمده اند}، حاجت روا بفرما.
 گذشتگان، شهدا، رهبر راحل، شهدای مدافع امنیت، شهدای مدافع حرم سر سفره کرم رضوی میهمان بفرما.
 سیدنا الأستاذ و اساتیدشان سر سفره امام رضا (علیه السلام) میهمان و متنعم بفرما.
 خدایا آنچه برای خوبان زائران علی بن موسی (علیه السلام) مقدر کرده ای و می کنی، برای ما مقدر بفرما.
 مرضای ما شفای عاجل عنایت بفرما.
 اسباب ازدواج و اشتغال جوانان ما را فراهم بفرما.
 رهبر معظم انقلاب را طول عمر، سلامتی، موفقیت عنایت بفرما.
 قرض قرض داران ادا، حاجت حاجتمندان را ادا بفرما.
 آنچه خواستیم و نخواستیم و صلاح ما در آن است، برای ما مقدر بفرما.

«وَعَجَّلْ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.»

فهرست منابع

۱. جمع واشی.
۲. حر عاملی، محمد بن حسن، و قائمی، محمد. ۱۳۷۶-۱۴۱۸. الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل). ج ۳. قم - ایران: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۵۳۹.
۳. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ج ۸. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامية، ج ۲، ص ۳۰۶.
۴. برای مطالعه بیشتر رک به انصاری، مرتضی بن محمد امین، و شهیدی تبریزی، میر فتاح. ۱۳۸۸-۱۴۳۰. المکاسب. ج ۵. قم - ایران: سماء قلم، ج ۱، صص ۴۴۶ و ۴۴۷.
۵. قول ابی جعفر المنصور، دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ج ۲. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۲، ص ۴۳۲.
۶. سوره بقره، آیه ۱۹۵.
۷. سبحانی تبریزی، جعفر، رسولی، هاشم، و اربلی، علی بن عیسی. ۱۳۸۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة. ج ۲. تبریز - ایران: بنی هاشمی، ج ۲، ص ۳۱۸.
۸. سبحانی تبریزی، جعفر، رسولی، هاشم، و اربلی، علی بن عیسی. ۱۳۸۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة. ج ۲. تبریز - ایران: بنی هاشمی، ج ۲، ص ۳۱۸.